

والت دیزنی

# سیندرالا



روزی روزگاری، در سرزمینی بسیار دور دست، مرد محترمی در یک خانه مجلل با دختر کوچکش زندگی می‌کرد.



او زنی را به همسری گرفت که خودش دو دختر داشت.



یک روز، مرد فکر کرد که دخترش به مادر نیاز دارد. به همین خاطر تصمیم گرفت دوباره ازدواج کند.



وقتی آن مرد فوت کرد، نامادری با دختر ناتنی‌اش با سنگدلی رفتار کرد.



دختر بچه، که در خانه خودش تبدیل به خدمتکار گردید، رشد کرد و دختر جوان زیبایی شد. او عادت داشت پاهایش را با خاکسترهای نزدیک بخاری گرم کند، به این ترتیب مردم او را «سیندرلا» یا دختر خاکستر نامیدند...





اوه! تو درست  
وسط پیه رویای زیبا من رو  
بیدار کردی!

جیک! جیک!  
جیک!



فررر! جیک!  
جیک!

آه از دست این ساعت! خوشیم رو  
خراب کرد! بله، صدات رو شنیدم!  
بلند شو، سیندرلا، وقت رفتن سر  
کاره! ... حتی ساعت هم دست از  
سرم برنمی‌داره!



آره، می‌دونم، روز زیباییه!

اما رویای من  
هم زیبا بود!



رویا، آرزوی قلب  
توست...



اما هیچ کس  
نمی‌تونه من رو از  
رویاهام جدا کنه!



من بهش می‌گم! من  
بهش می‌گم!

نه! من بهش می‌گم!

دو تایی با هم  
صحبت نکنید! دونه دونه  
حرف بزنید! چه خبر  
شده؟



سیندرلا! سیندرلا! زود  
باش! زود باش!



توی تله! سریعتر باید  
بریم و نجاتش بدیم!!



یه موش؟ خب، ما ازش نگهداری  
می‌کنیم. اول، بپایید یه لباس  
براش پیدا کنیم...

لیاس؟ نه، نه، دختر  
نیست که، پسره!

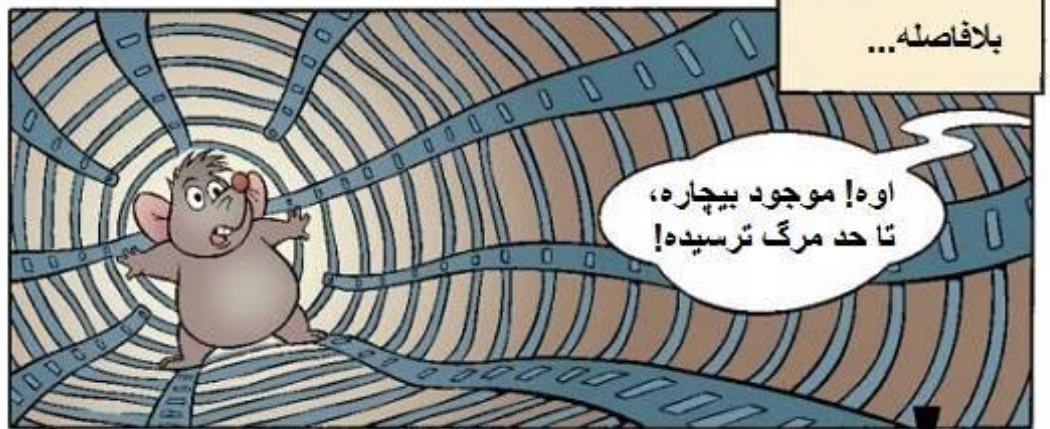
توی تله افتاده!



یه موش! یه موش توی  
خونه است! می‌تونم  
تصور کنی!؟



این بلوز رو بپوش... یه کم کوچیکته، اما فعلا  
همین رو دارم! اسمت رو می‌ذارم «اوکتاویوس»،  
اما برای راحتی صدات می‌کنیم «گاس»!



بلافاصله...

اوه! موجود بیچاره،  
تا حد مرگ ترسیده!



نه نه! نترس! سیندرلا دوست ماست،  
اون خیلی مهربونه!



تا حالا گربه رو دیدی؟ گاز می‌گیره، چنگ میندازه، و مودیه!  
اون چاقه! چاق! چاق! آره آره! اسمش «لوسیفره» (شیطان)!



حالا، باید برم سر کارم! ژاک، مراقبش  
باش و یادت باشه بهش در مورد  
گربه هشدار بدی!



بیا، زود باش، تموم روز  
که نمی‌تونم منتظرت  
باشم!



لوسیفر! بیدار  
شو، گریه‌ی تنبل!  
!



لوسیفر... پیشی!  
پیشی! پیشی!



بیدارت نکردم که قبل از  
همه به تو خدمت بکنم!



متاسفم که عالیجناب از  
اینکه برای صبحانه بیدار  
شدن خوشحال نیستن!



لوسیفر یه هیولاست!  
لوسیفر خود شیطانیه!



آره، آره! گاس،  
لوسیفر رو می‌زنه!  
نه! نه! این کار  
رو نکن!



لوسیفر! لوسیفر!  
بله، بله، گاس!  
لوسیفر وحشتناکه!



غررر! واق! واق!



گوش کن: اگه می‌خوای خوراکت رو بهت بدن، آرزوی یه چیز دیگه رو بکن... یاد بگیر گریه‌ها رو دوست داشته باشی!



و این دفعه، لابد گردنش رو گرفته بودی!



بیدار شو، «پرونو»! دوباره توی خواب داشتی دنبال لوسیفر می‌کردی!



بله، می‌دونم، آسون نیست!



... اما مطمئنا فقط یه دو روی پست فطرت نیست!



درسته که لوسیفر، گاهی وقت‌ها بدی می‌کنه، اما...





آره آره! صبحونه!

هی! نه! صبر کن!



می‌دونم! یکی از ما باید حواس  
لوسیفر رو پرت کنه!



بذار ببینم... ما باید چیکار کنیم؟



خیلی خطرناکه! لوسیفر!  
لوسیفر رو یادت باشه!



خب؟



بیااید یه دم رو انتخاب کنیم، تا ببینیم چه  
کسی باید این ماموریت رو انجام بده!



آفرین، آفرین! آفرین!

قورت!



آه... انگار خودم انتخاب شدم!









اما ناگهان...



بله! بله! فقط  
به دقیقه!

سیندرلا!  
سیندرلا!

دینگ

دینگ دینگ

وقت صبحاته نامادری سیندرلا و دو دخترش است، و این به معنای کار بیشتر است...

از صبح تا شب...  
دستور میدن!  
همه‌اش کار!



صبح بخیر، «دریزلا»!  
خوب خوابیدی؟

به تو ارتباطی نداره!



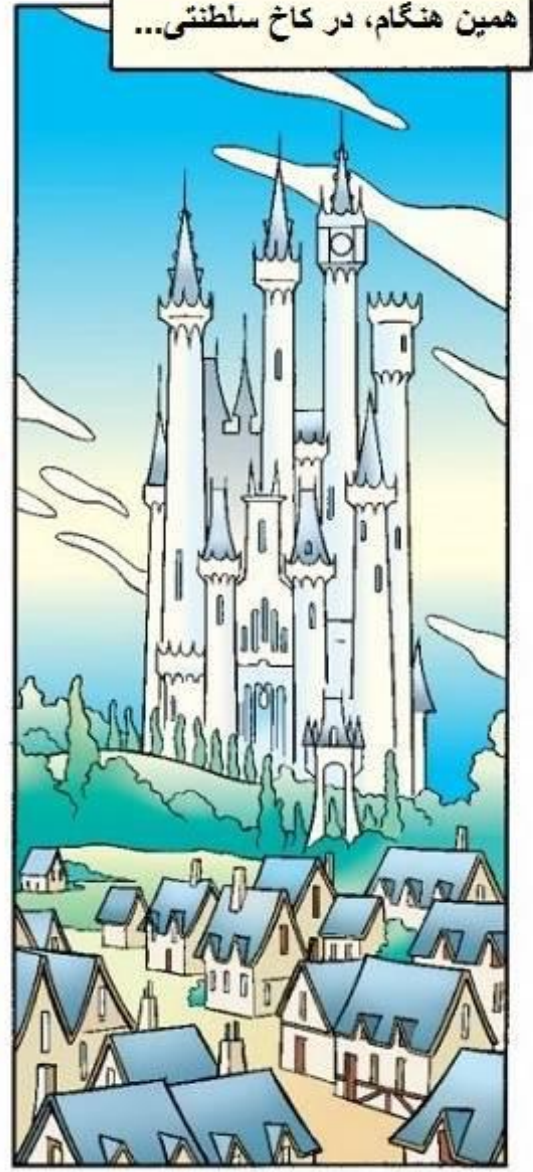


همین هنگام، در کاخ سلطنتی...



البته اعلیحضرت! فقط لازمه ما صبور باشیم...

پاسخ منفی من را قانع نمی‌کنه! پسر من از مسئولیت‌هایش طفره می‌رود... الان وقتش است که او ازدواج کند و تشکیل خانواده بدهد!



اما دیگر مثل گذشته جوان نیستم، دوک بزرگ عزیزم! و می‌خوام پیش از اینکه خیلی دیر شود نوه‌هایی داشته باشم!



من صبر زیادی به خرج دادم!



و اگر تمام دوشیزه‌های شایسته را به این جشن دعوت کنیم، حتما عاشق یکی از آنها خواهد شد؟!



شاهزاده امروز به اینجا برمی‌گردد، درست‌ه؟ خب، بیا برای بازگشتش جشنی برپا کنیم!



امشب!

خیلی خب، من ترتیب برگزاری مراسم جشن را می‌دهم...



بگو بله!

بله-بله-بله-بله، قربان!





مَشکرم، مادر!

درسته، تو هم می‌تونی ببری! اما اول لازمه که تمام کارهات رو انجام بدی... بعد اگه لباس مناسب برای جشن شاهانه داری، بپوش و برو!



بله، البته...

مادر! متوجه شدی چی بهش گفتی؟



این لباس دوست داشتی رو نگاه کنید! این مال مادرم بود!

سیندرلا خوشحالتتر از آن است که بفهمد نامادری قریبش داده...



... من گفتم: اگه...

هه! هه! هه!

اوه! پس این طور!



یه مقدار مدلتش قدیمی شده، اما می‌تونم اصلاحش کنم!

می‌تونم یکی از این طرح‌ها رو روش اجرا کنم!

من عاشق این لباسم! آره! آره!

خیلی قشنگه! هورا! هورا!





می دونیه چیه: سیندرلا هرگز به این مراسم جشن نمی رسه!

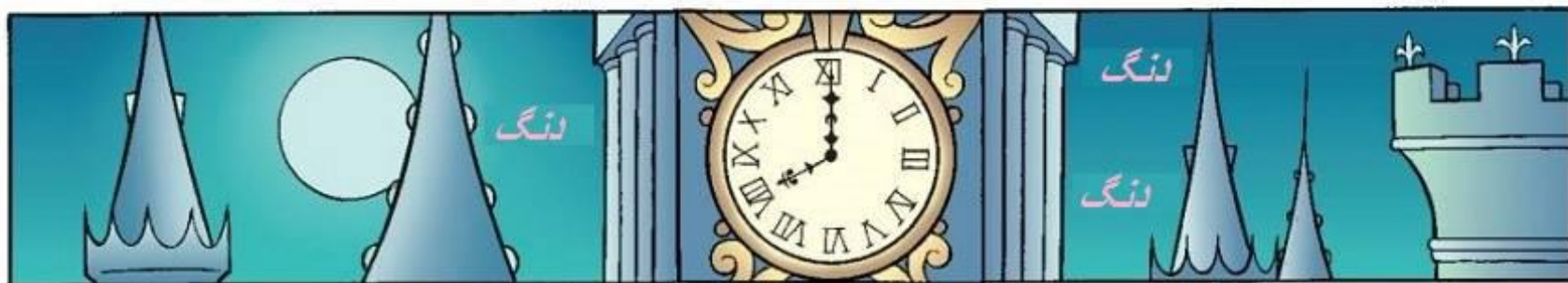












چقدر بد! مهم نیست،  
فرصت‌های دیگه‌ای هم  
برای جشن خواهد بود!

من به این جشن  
نمیام!



مشکل چیه؟ تو  
حاضر نشدی، بچه؟

کالسه منتظره!



اما... چی؟



اوه خب... به جشن سلطنتی چه شکلیه؟  
مطمئنم که دلگیر و کسل کننده و کاملاً...  
فوق العاده است!





تولدت مبارک!

ساکت شو،  
نادون!

خافگيرت کردیم! هوورررر!  
مباررررکه!

اووووه!



اوه! خیلی خوشحالم، شما چقدر مهربونید! با تمام وجود  
از شما سپاسگزارم!

صبر کنید!



فراموش نکنید، وقتی به شاهزاده  
معرفی می‌شید...



لطفا، صبر کنید تا  
من هم بیام!

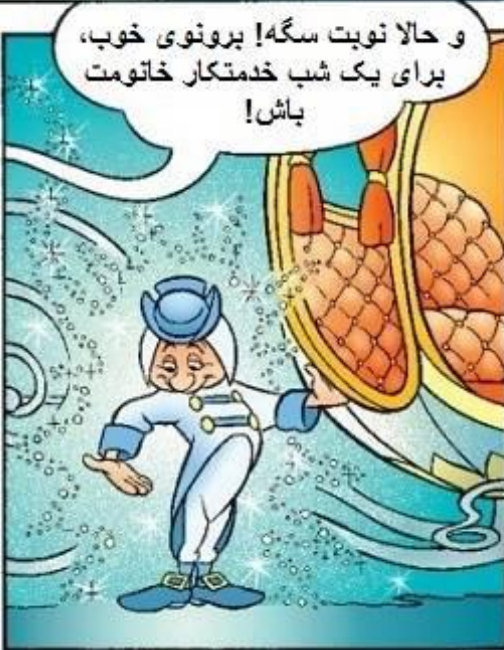
سیندرلا!











کالسکه با سرعت به سوی کاخ سلطنتی راند...



بیبیدی بابیبیدی بو!

در کاخ، دختران جوانی که به جشن دعوت شده‌اند، به شاهزاده معرفی می‌شدند...



هومم! شاهزاده چندان علاقه‌ای به دخترها نشون نمیده!

شاهزاده خانم، فردریکا-یوجنیا دلا فونتین!





نه، قربان!

اون دختر کیه؟  
می شناسیش؟



محکوم به شکست؟ ها-ها! خب،  
فقط یک نگاه به اونجا بیاتداز و  
دیگه از این حرفهای  
بی معنی نزن!



هو! هو! هو!  
این اتفاق فقط توی  
افسانه‌های پریان رخ می‌ده،  
قربان! فکر شما محکوم  
به شکسته!



تو گفتی که من موفق  
نمی‌شم! ها! ها! ها!



موسیقی! زود باشید،  
موسیقی را بنوازید!

او زیباست! یک  
شاهزاده خاتم واقعی!



اگر اوضاع خوب پیش  
نرفت... وای به حالت!

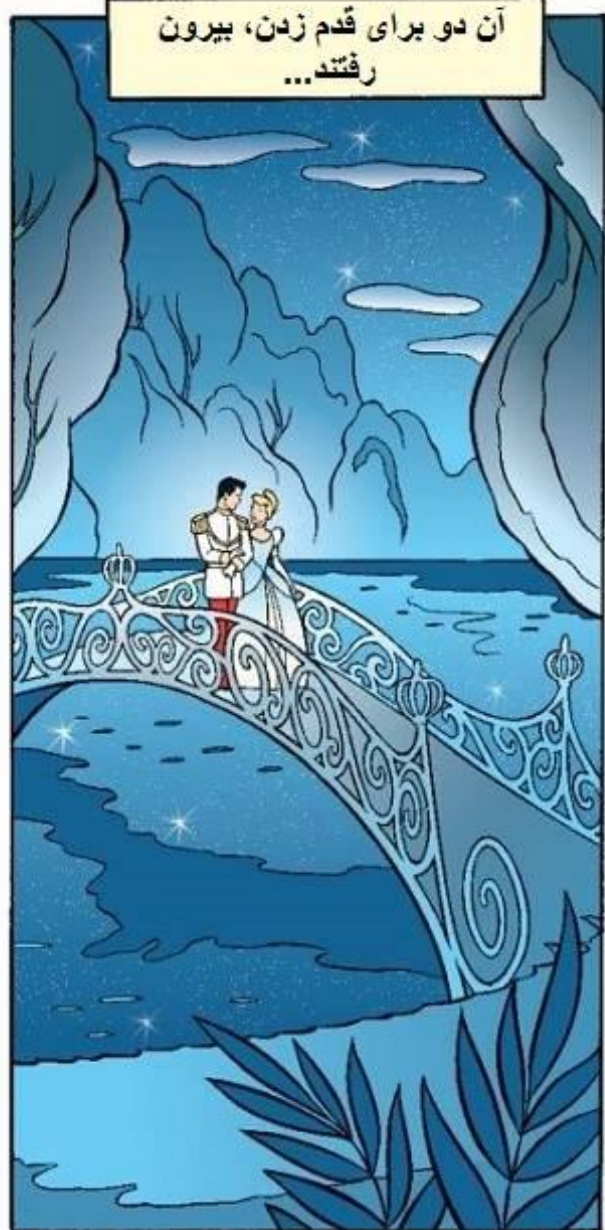


به هیچ وجه! تو اینجا می‌مونی! هر  
وقت شاهزاده به اون دختر درخواست  
ازدواج داد، بهم اطلاع بده!



خب، فکر کنم حالا می‌تونم امشب  
استراحت خوبی داشته باشم!

فکر خیلی خوبیه،  
قربان! منم دیگه  
خسته شدم!









دنگ! دنگ!



دنگ!



اوه، متشکرم! از همه چیز ممنونم، مادرخوانده عزیزم!



نگاه کن سیندرلا! یکی از کفش‌ها! یکی از کفش‌ها!



اوه، دوستان عزیزم! من امشب همه چیز رو فراموش کردم... حتی زمان رو! اما خیلی فوق العاده بود! اون چقدر خوش تیب بود! چقدر جذاب! چقدر مودب... اوه خب، حالا دیگه تموم شد!



سعی کردم  
جلوش رو بگیرم، قربان، اما  
در تاریکی هوا ناپدید شد!

چطور جرات می‌کنی! وانمود  
می‌کنی که دختر جوان  
ناپدید شده!

چی، دوباره بگو؟!!



شاهزاده می‌خواهد اون دختر رو  
به هر قیمتی پیدا کنه و آرزو  
داره باهاش ازدواج کنه!

چی؟!!



ما فقط این کفش بلوری  
رو پیدا کردیم!



مزخرفه!

اووووه! باور کنید  
راست می‌گم، قربان!



تو باید این کفش رو به پای تمام  
دوشیزه‌های سرزمین ما امتحان کنی!  
و اگر اندازه هر کدام بود،  
او را به قصر بیاوری!

بله... بله،  
قربان!



او قسم خورده که با دوشیزه‌ای که این  
کفش به پایش اندازه  
باشه ازدواج کنه!

پس اینطور؟!  
بالاخره، او می‌خواهد  
ازدواج کنه!



آره، چه اتفاقی افتاده؟

چه خیر شده؟



دریزلا! آناستازیا! بیدار شوید!  
زود باشید، بیدار شوید!



بله... چیه؟ من هنوز خوابم میاد!  
صحبت مهمی دارم!  
دو ک بزرگ ممکنه هر لحظه  
از راه برسه! او تمام شب  
در حال جستجو بوده!



ترقی! دینگ-بلینگ!



حالا خوب گوش کنید! شاید یکی از شما  
بتونه با شاهزاده ازدواج کنه! هیچ کس،  
حتی خود شاهزاده نمی‌دونه، که اون  
دختر کی بوده! تنها سرنخ از اون یه  
کفش بلوری هستش! و شاه دستور  
داده تمام دوشیزه‌های این سرزمین،  
اون رو بپوشن! هر دختری که  
کفش اندازه‌اش باشه، عروس  
شاهزاده خواهد بود!



لباس... اوه، بله... بله! باید  
برای دیدار با شاهزاده لباس  
بپوشم!



من رو بیخشید! شنیدم که شما چی  
گفتید و ... نمی‌دونم چی شد که  
سینی از دستم افتاد!

احمق کوچولو! اون‌ها رو ول  
کن، و بیا کمک کن دخترهام  
لباس‌هاشون رو بپوشن!



لا لا لا...  
پس عشق  
اینطوره...







هدف از این جستجو آن است که هر دوشیزه‌ای در تمام قلمرو پادشاهی، این کفش را به پا کند تا مشخص شود اندازه‌اش است یا خیر...



... سپس، آن دوشیزه خاتم، تنها و یگانه عروس عالیجناب، شاهزاده‌ی عالیقدرمان، خواهد بود...



... و اگر کفش اندازه دوشیزه باشد...



حالا اجازه دهید که... اندازه کفش را امتحان کنیم!



... این فرمان شاهانه باید در تمام خانه‌ها خوانده شود... به نام پادشاه.



بله! گفتم که کفش من هستش!



گاس، زود باش! این کلید رو به سیندرلا برسون!

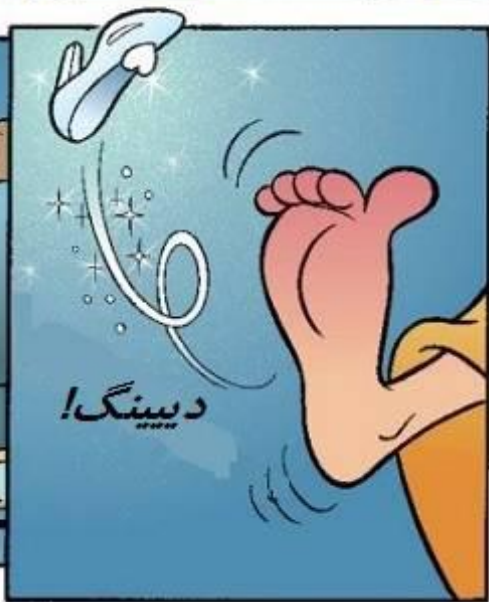


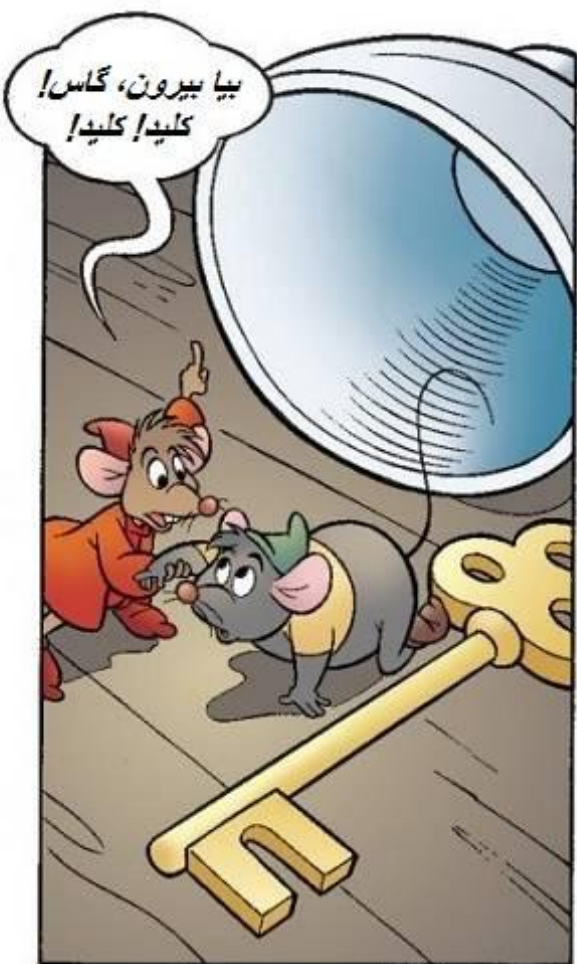
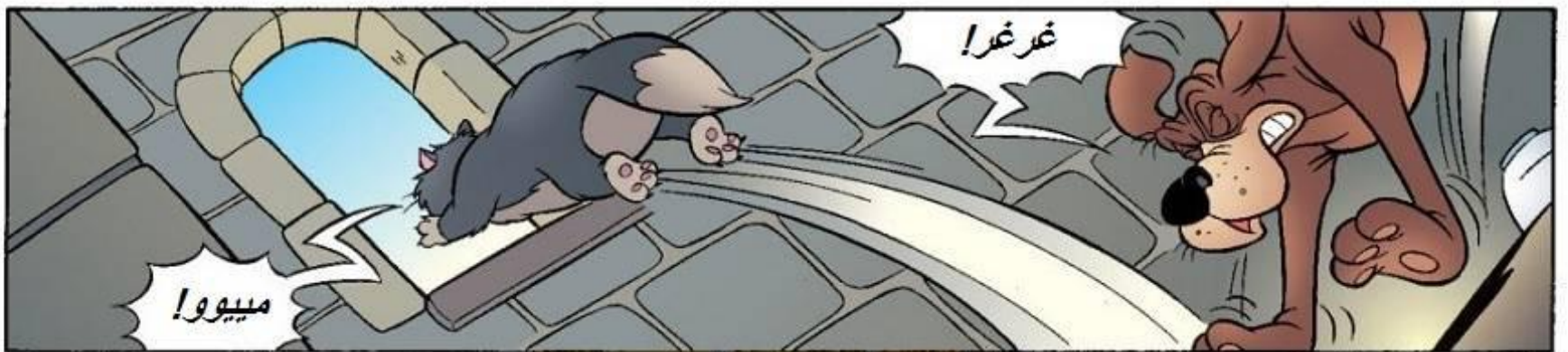
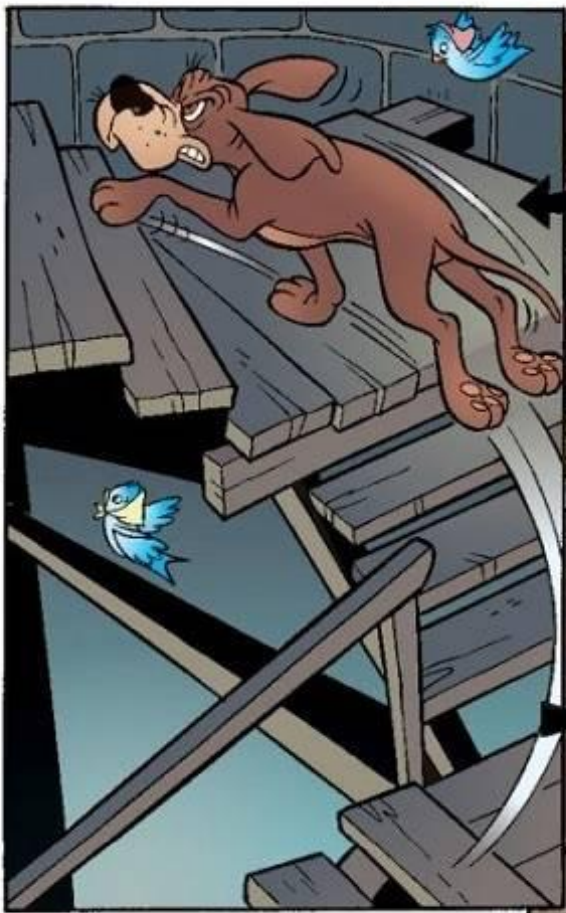
اوم، البته! فقط به کم تنگ شده، امروز پام به کمی ورم کرده...





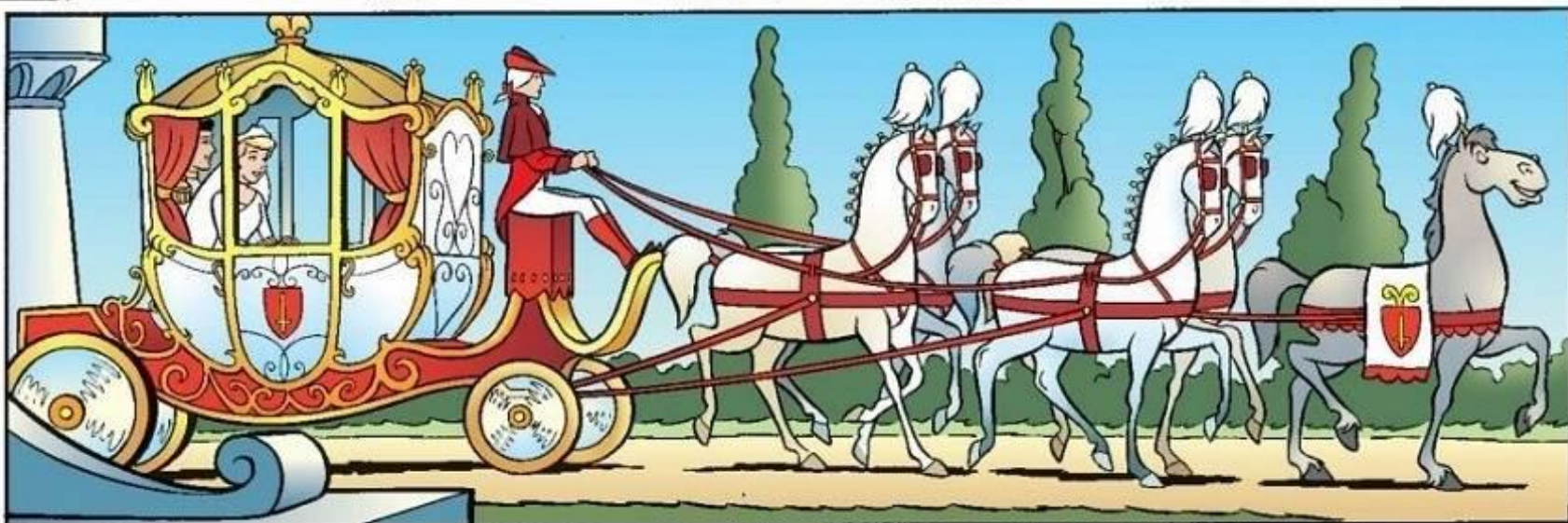












و این قصه مثل تمام افسانه‌های  
بریان تمام می‌شود... آنها  
برای همیشه با شادمانی  
زندگی کردند... پایان.

داستان‌های مصور دیگری، برگرفته از رمان‌های مشهور جهان، از همین مترجم - دانلود رایگان

